

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ»

«إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خَلْفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۳۳) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۴) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَ جَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۳۵) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۳۶) يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرِجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ (۳۷) وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۳۸) فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۹) أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴۰) يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزَنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُواكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُوْتِيتِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ»

(۴۱)

محرابه با ولايت عذاب و خواری در دو دنيا را به دنبال دارد

جزای محارب بحث شد. راجع به مسئله فساد در زمین و جزای آن «ذلک لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ». در کافی جلد ۲، ص ۴۴۳ از امیر المؤمنین روایت است که: «اللَّهُ أَحْلَمُ وَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُعَاقِبَ عَبْدَهُ مَرَّتَيْنِ»؛ خدا حلیم‌تر و کریم‌تر از آن است که بنده‌اش را دو بار عذاب کند؛ یک بار در دنیا و یک بار در آخرت عذاب کند. این آیات برای خطاها و گناه‌های معمول است که اگر کسی را در این دنیا عذاب کنند در آن دنیا به خاطر همان گناه یک بار دیگر عذاب نمی‌کنند ولی می‌بینید که در این آیه در بحث جزای محارب، مطلب خیلی سنگین است! «ذلک لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» این قیام و اقدام علیه

شئون ولایت و محاربه با خدا و رسول که علامه تصریح می‌کند در این جا و جاهای دیگر که در مقابله با شئون ولایت است اگر یکی از این‌ها ثابت شود، هم در این دنیا خزی و رسوایی دارد و هم در آخرت عذاب دارد؛ یعنی هم در دنیا و هم در آخرت عذاب دارد. آن‌که در روایات داریم خداوند دو بار عذاب نمی‌کند، مال گناهان معمولی است؛ مثلاً کسی سرقتی بکند بعد دستش را بزنند و مال را هم برگردانند، دیگر در همین دنیا حسابش تسویه شده، آن‌جا دیگر مجدد به خاطر دزدی او را عذاب نمی‌کند؛ چون در دنیا عذابش را دیده است، ولی در آیه ۴۱ می‌بینید یک مقارنه‌ای است و سرّ گره‌خوردگی این دو آیه است:

اولاً آیه ۴۱ با عنوان «**يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ**» شروع می‌شود که ما دو جای قرآن بیشتر «**يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ**» نداریم که خداوند پیغمبر را با این عنوان خوانده باشد. هر دو جای آن‌هم در سوره مائده است یک بار این‌جا و یک بار در آیه معروف «**يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ**» (مائده: ۶۷) و اشاره به شئون ولایت و رسول است که این‌جا تصریح دارد و با این بحث‌هایی که شد در آیه ۴۱ هم واضح است که اشاره به شئون ولایت رسول است؛ چون عنوان رسول عنوان مهمی است. انتهای این آیه هم «**لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ**» است. برای این‌که بین این دو آیه مقارنه ایجاد شود اول مختصری درباره آیه ۴۱ کد می‌دهم و بعد به آیات بالا برمی‌گردیم.

(۴۱): «**يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا**»

یک نکته قرائت قرآنی بگویم: می‌دانید این سه نقطه‌ها در قرآن جریانش چیست؟ یعنی یا باید این جوری بخوانید «**قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا**» یعنی روی دو جا نمی‌شود وقف کرد، ولی ما تا ته آیه این جوری خواندیم «**قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا**»؛ یعنی این منافقینی که با دهن ایمان آورده‌اند، اما ایمان وارد قلب نشده. شاهدش هم بعداً می‌آید. این‌که ایمان نیست! ایمان مادامی که وارد قلب نشده و در مقام حرف زدن باشد، نمی‌شود نامش را ایمان گذاشت. «**وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ**» (حجرات: ۱۴)؛ ایمان وارد قلبتان نشده است. «**قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ**»

وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا»؛ آیه درباره این منافقین و این یهودی‌ها به حضرت رسول دلداری می‌دهد و این‌جا از شئون ولایت است «لَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ»، نه إلى الكفر؛ یعنی توی کفر دارند سرعت می‌گیرند. به سمت کفر هم نیست. این‌ها توی کفر بُر خورده‌اند.

اگر بخواهم مقارنات را به شما نشان دهم، آیه ۵۲ مائده^۱ را بیاورید! «فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ»؛ در قلوب کسانی که قلب مریضی دارند، می‌بینی این‌ها دارند توی خود همان‌ها سرعت می‌گیرند، نه این‌که به سمت آن‌ها سرعت می‌گیرند! «يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ»؛ می‌گویند می‌ترسیم مشکلی به ما برسد. یک فراز از آیه ۴۱ و یک فراز از آیه ۵۱ شروع می‌شود. در آیه ۴۱ استیلائی پیامبر است بر کسانی که در حکومت اسلامی دارند زندگی می‌کنند و مبانی تئوریک آن هم در آیه ۴۸ می‌آید که حکم مهیمن، حکم پیامبر است و فروع آن در آیه ۴۱ به بعد است. در مملکت اسلامی قضاوت و حکم بر اساس اسلام حتی بین یهود و نصارا می‌تواند باشد؛ یعنی این‌جا این دین مهیمن است، احکامش هم مهیمن است و پیامبرش هم مهیمن است. الان هم دین حق همین است. این دعوایی که قرآن نقل می‌کند که خیلی عجیب به نظر می‌آید: «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا» (آل عمران: ۶۷)؛ کدام ابلهی این شبهه را برای خودش پرورانده که ابراهیم یهودی یا نصرانی بوده؟ اصلاً چنین بحثی نبوده. ابراهیم که مقدم بر این‌هاست، معنی ندارد که بحث کنند ابراهیم یهودی بوده یا نصرانی؟ مثل این‌که ما الان بحث کنیم که حضرت موسی مسیحی بوده یا مسلمان؟ اصلاً کسی چنین سؤالی نداشته. مطلب چیز دیگری بوده. مطلب این بوده که سر ابراهیم، یهود و نصارا موافقت داشتند، بحث از این‌جا شروع می‌شد که حالا که شما می‌گویید دین من حق است، شما ابراهیم را چگونه دیدید؟ وضعیت ابراهیم را چگونه توجیه می‌کنید؟ لذا یک جوهری وجود دارد و تکرار می‌شود که آن جوهر حق است «وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا» آن جوهر، اسلام است که در «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (آل عمران: ۱۹) آمده. همان دین اصلی است که در تمام آن‌ها آمده. الان حجت عصر این است و این هم مهیمن بر همه است که مبانی تئوریک آن در آیه ۴۸ می‌آید و چون مهیمن است الان هم که حاکمیت اسلام است می‌تواند بین یهود و نصارا قضاوت و حکم کند و از

آن طرف در آیه ۵۱ به بعد مستقیماً به **مسئله‌ی ولایت** اشاره می‌کند و می‌گوید حالا که رابطه این‌گونه است با یهود و نصارا رابطه‌ی ولایی برقرار نکنید!

کسانی که آیات را به دقت گوش می‌کنند تا آتو بگیرند!

این یهود و نصارا، این منافقین کسانی هستند که می‌خواهند چه کارها بکنند! که در آیه ۴۱ می‌آید: «قَالُوا أَمَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ» اولاً سَمَّاع هستند؛ خیلی خوب و با دقت گوش می‌کنند، منتها اگر می‌آیند پیش تو، نمی‌آیند که حرف گوش کنند، می‌آیند که آتو بگیرند؛ یعنی می‌خواهند ببینند که کدام قسمت را می‌شود تکذیب کرد؟ «سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ» (مائده: ۴۱)؛ این‌ها خوب دارند گوش می‌کنند برای یک قومی، این‌ها متعلق به یک جریان دیگری هستند. به این گره خوردن بحث منافقین با بحث یهود و نصارا قرآن در سوره توبه و تحریم اشاره می‌کند: «جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ»^۳؛ با کفار و منافقین با غلظت رفتار کن که این‌ها پیوندهای اخلاقی با هم دارند.

باز در آیه ۵۲ بحث این است «فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ» الان هم این‌ها با هم پیوندی دارند. الان هم اگر می‌خواهید بدانید یهود یعنی چه؟ یهود همین مسیحیت صهیونیست است. مختصاتش همین است.

اگر هم چیزی به نام مسیحیت می‌بینید که در همین سوره مائده تأیید شده که گفتند: این‌ها کسانی هستند که «أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا»^۴ این مسیحیت صهیونیست نیست! به این تعبیر دقت کنید. یک بار عرض کرده بودم بین نصارا و «الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى» فرق است. نصارا آن هویت جمعی آن‌ها را نشان می‌دهد. این‌ها که در قرآن دارد که «وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ» (بقره: ۱۲۰)؛ به هیچ چیز راضی نمی‌شوند مگر این‌ها که از آن‌ها پیروی کنید. تا زیر یوغ این‌ها نروید، از شما راضی بشو نیستند! «وَلَنْ تَرْضَى» باید روش این‌ها را بپذیرید. باید این‌ها را به عنوان خدا قبول کنید که این‌ها ربوبیت کنند. آن‌ها که با آمنوا مودت دارد، نصارا نیست، «الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى» است. این تک است و آن‌ها فردی از یک جمع! واقعاً هم می‌توانید ببینید که

یکسری مسیحی‌ها هستند که خیلی نزدیک هستند یک رهبانیت‌هایی هم گاهی دارند. حتی نوع بیداری در کشورهای مسیحی‌نشین از طریق کشورهائیشان نیست، از طرف مردمشان است. اصلاً زاویه دیدی (approach) که کسی انتخاب می‌کند برای این که مردم مسیحی را به بیداری بکشاند از طرف مردم است نه از طریق کشور. مردمی دارد که آن‌ها با مؤمنین قرابت‌هایی دارند که مگر این‌ها بتواند کاری را عوض کند! چون آن جمعیت نصارا هستند که به هیچ چیز راضی نمی‌شوند و مسیحیت صهیونیست است و الا «أَقْرَبَهُمْ مَّوَدَّةَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى» نه نصارا!

و این که «سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ» اولاً خوب گوش می‌دهند و گوش می‌دهند برای یک قوم دیگری که پیش تو نیامده‌اند. معلوم است که این‌ها یک عده آدم دارند که می‌توانند پیش رهبران اسلامی بروند و بیایند؛ یعنی یک عده مرکزیتی دارند که آن مرکزیت نمی‌تواند با رهبران اسلامی رفت و آمد کند، ولی یک پیاده نظام، یا یک چیزی دارد که «یَأْتُوكَ»؛ می‌توانند بروند و بیایند و متعلق به همان جریان هستند. اگر هم خوب گوش می‌کنند برای همان جریان است. «سَمَاعُونَ»؛ دارد گوش می‌کند «لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ»؛ برای قوم دیگری که پیش تو نمی‌آید. این اخبار و اطلاعات و نکته‌ها را می‌گیرد، خوب گوش می‌کند، حرف را می‌گیرد که این اخلاق پیوندی نفاق یهود است. از یهود این عبارت را بارها قرآن آورده: «يَحْرَفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ» (نساء: ۴۶) که چه کار کند؟ بعد از موضع خودش، تحریف در موضع بکند که یکی از خطرناک‌ترین نوع تحریفات است؛ چون که کلام تغییر نکرده، متن همان متن است، search می‌کنی، می‌بینی هست، منتها این کلمات کجا دارد خرج می‌شود؟ بعد از موضع خودش دارد «يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخَذُّوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا»؛ این‌ها حرفشان این است می‌آید گوش کند، همان کسانی که نیامدند «يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا»؛ چه کسانی؟ همان کسانی که نیامدند، حرفشان را به این افرادی که رفت و آمد می‌کنند، می‌گویند اگر پیش رهبران اسلامی رفتید، اگر این حرفی که شما خواستید زد (نیامده حرف گوش کند، آمده حرف خودش را از دهن رهبران اسلامی گوش کند) «فَخَذُّوهُ»؛ بگیرید «وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا»؛ اگر آن را نگفت شما پرهیز کنید. در جامعه اسلامی تمام این‌ها از طرف دشمن تدبیر می‌شود که یک عده باید باشند تا بتوانند پیش رهبران اسلامی رفت و آمد کنند. باید آدم این کار را داشته

باشند با تمام لوازم و شرایطش. باید آدمی باشد که وجاهت داشته باشد که رد صلاحیت نشود که بتواند در بدنه نظام اسلامی باشد و این‌ها «سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُواكَ» می‌آیند برای گرفتن نکته، نقطه ضعف و این‌ها.

(سؤال) ظهور این آیه این است که برای کسی دارد کار می‌کند و تشکیلات و چیز قوی‌تری در کار است «لِقَوْمٍ» نه این که برای مردمی که دستشان به پیغمبر نمی‌رسد، «لَمْ يَأْتُواكَ»؛ اصلاً نمی‌آیند. هرگز پیش پیغمبر نمی‌آیند و این آدم دارد برای آن‌ها کار می‌کند. «سَمَاعُونَ»؛ یعنی جاسوس برای کسی و کارش را هم در آیه بعد نشان می‌دهد و این که کارش بی‌جیره و مواجب هم نیست «كَالْوَنِّ لِّلسُّخْتِ» (مائده: ۴۳).

به هر جهت مقارنه‌ای که بین این آیه ۳۳ و آیه ۴۲ دارد،^۵ معلوم است که کار خیلی کار شدیدی است که «لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (مائده: ۳۳)، در حالی که «اللَّهُ أَخْلَمَ وَ أَكْرَمَ مِنْ أَنْ يُعَاقَبَ عَبْدُهُ مَرَّتَيْنِ»؛ خدا دو بار عذاب نمی‌کند، ولی این‌ها را دو بار عذاب می‌کند.

قصاص در حکومت اسلامی با نظارت حاکم انجام می‌شود

(۳۴) «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدُرُوا عَلَيْهِمْ»؛ مگر این که توبه کند قبل از این که شما بر ایشان قادر بشوید؛ قبل از دستگیری. از همین جا مشخص است که این‌ها مورد پیگرد برای دستگیری هستند. کسی که بخواهد امنیت را برهم بزند، محارب است به همان توصیفی که گذشت، مگر این که قبل از دستگیری توبه کند که در این صورت جزای محارب را ندارد و اگر بعد از دستگیری واقعاً توبه کند، طبق قواعد قرآنی جزای محارب را باز هم دارد، ولی «فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ»، را ندارد؛ یعنی «خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا» و جزای محارب سر جایش هست. این بعد توبه بیاید از کارهای گذشته دست بردارد و چون کارش به حاکم اسلامی واگذار شده، در حکومت اسلامی حتی حقوق خود شخص و حق الناس هم، چه رسد به این که حق الله، جزو قطعیات است که باید با نظر حاکم اسلامی باشد و الا هرج و مرج تولید می‌شود. مثلاً الان اگر کسی بزند کسی را بکشد، ولی دم حق قصاص دارد «فَقَدْ جَعَلْنَا لُولِيَّهِ سُلْطَانًا» (اسراء: ۳۳)؛ ما برای ولی دم سلطنتی گذاشتیم. حالا این بحث است که آیا کسی که سلطنت دارد می‌تواند خودش قاتل را بزند بکشد؟ نه! نمی‌تواند و اگر بکشد، حکومت اسلامی می‌خواهدش. اگر توانست با بیته و دلیل ثابت کند که این زده کس ما را کشته، هیچ! ولی اگر نتواند ثابت کند، خودش را

می کشند. اگر هرکس خودش قصاص کند در جامعه هرج و مرج می شود. **قصاص در حکومت اسلامی با نظارت حاکم انجام می شود.** ولی دم فقط می تواند رضایت بدهد یا ندهد، ولی قصاص باید با نظر حاکم انجام شود، حتی اگر ثابت کرد که من قصاص کردم، می توانند تعذیرش کنند، شلاقش بزنند که چرا بی اجازه قصاص کردی؟ چرا حق شخصی خودت را خودت گرفتی؟ اگر هرکسی بخواهد تقاص کند و خودش مستقلاً عمل کند، جامعه به هرج و مرج کشیده می شود. این است که در «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ»؛ به جزای محارب می خورد. ولی حتی اگر بعد دستگیری توبه کند، توبه همیشه پذیرفته است، مگر این که برزخ را معاینه کند و وقتی دید دیگر توبه پذیرفته نیست. در حالی که چشم برزخی باز شود، لبهی مرگ است؛ یعنی هم در این دنیا است و هم چشمش باز شده است؛ مثل توبه فرعون که به او می گویند: «الآن؟»؛ حالا دیگر؟ «الآن وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» (یونس: ۹۱)؛ معلوم است که حالت فرعون حالت معاینه بوده و الا اگر کسی در بدترین شرایط توبه کند، توبه اش پذیرفته می شود، البته اگر بتواند! گاهی انسان نمی تواند.

این جا دارد «يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ» (مائده: ۴۱) در بحث سرعت عباراتی هست: «فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ» (صافات: ۷۰)، ریشه یهرعون، هرع است و در ۲ جای قرآن آمده است. ص ۴۴۸ سوره صافات آیه ۶۹ را ببینید: بحث جهنمی ها که می شود، می گوید: «إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ» بسیاری از ترجمه ها این آیه را اشتباه معنا کرده اند. کمی از ترجمه ها درست معنا کرده اند. به دلیل این که معرفت قضیه وقتی درست جا نیفتاده باشد ترجمه هم اشتباه می شود و حتی خلاف ظاهر ترجمه می کنند. «إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ»؛ آن ها یافتند آبائشان را گمراه «فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ»؛ با این حال این ها بر آثار آن ها شتابانده می شوند نه این که شتاب می گیرند و می شتابند. فعل مجهول است. یعنی چه شتابانده می شوند؟ چه کسی این کار را می کند؟ این که گفته می شود آیات مثالی هستند و آیات ثنوی هم اند و منعطف به همدیگر هستند. اگر بگردید حتماً این عبارات عجیب و غریب پیدا می کنید. هرع به حالت شتابی گفته می شود که همدیگر را با حالت اضطراب کنار می زنند و می خواهند کاری انجام دهند مثلاً در صف شلوغ مترو آدم ها می خواهند با زور داخل بروند، به این حالت هرع می گویند.

اعمال بد انسان را در مسیر سرازیری گناه می اندازد

ص ۲۳۰، سوره هود، آیه ۷۸ را بیاورید: این آیه پرده برداری می کند. این که آیات ثنوی هم هستند یعنی همین! در جریان معروف در سوره هود یکسری ملائکه عذاب قوم لوط سر راه رفتند نزد حضرت ابراهیم و حضرت با آنها مجادله می کند که عذاب نکنید. حالا ببینید قرآن چه جوری می گوید: «وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ»؛ قوم لوط شتابانده شدند به سمت او با شتاب سوق داده می شوند. اصلاً دیگر دست خودشان نیست. یک وقت کار دست خود فرد است؛ مثل این که در سرازیری بدوید. شما تا یک حدی می توانید به اختیار بدوید، اما بعد آن اگر هم بخواهی بایستی، دیگر نمی توانی. همین طور فرد اگر توبه کند و الا در سرازیری می افتد و تمام! حالا بخواهد هم بایستد دیگر نمی تواند. مگر این که «دستی از غیب برون آید و کاری بکند» و گرنه آدم شتابانده می شود «وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ»؛ از قبل مرتب سیئات انجام می دهد انگار در سرازیری دارد می دود. دستور تقوا را هم گوش نمی دهد. تقوا یعنی که ترمز را بگیر، اما او همین طور می رود و دیگر ترمز می برد. این جوری می شود که این فعل مجهول می شود. سر مجهول شدن این فعل ها این است که دیگر کار دست خودشان نیست؛ برای همین می گویند گناه نکردن بسی راحت تر از توبه کردن است. خدا توفیق دهد که شخص گناه نکند!

(سؤال) «الْفَوْأُ أَبَاءَهُمْ ضَالِّينَ»؛ یک موقع می گویند: «إِنَّا وَجَدْنَا أَبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ» (زخرف: ۲۳)؛ پدران ما این کار را می کردند ما هم پشت سرشان راه می افتیم. یک موقع بحث پشت سرشان راه افتادن نیست، بحث این قدر عمیق می شود که الفتی حاصل می شود و لذا يُهْرَعُونَ. دیگر الْفَوْأُ به معنی وَجَدْنَا (می یابند) نیست، نه این که می یابند، يُهْرَعُونَ؛ شتابانده می شوند.

(سؤال) بله همان را اصلاً پسندیده است. لزومی ندارد که با یک تصمیمی راه خلاف خدا را برود! همین طوری معمولی و بدون تصمیم گیری از قبل، مجلس عروسی برگزار می کنند و معمولی راه خلاف خدا را می روند. نه این که «وإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ».

آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» در پرتو آیه ۲۰ بحث آن را کرده بودیم که آن جهاد، و این بحث ولایت محور لازم دارد و گفتیم اگر «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» را از آیه جدا کنیم، خیلی چیزها به سمت خدا وسیله است. نزدیک ترین چیزی که از آن به عنوان وسیله به سمت خدا یاد شده، اعتراف به گناه است. در ادعیه ما آمده که «إِنْ كَانَ قَدْ دَنَا أَجَلِي وَلَمْ يَدْنُ [ایدننی] مِنْكَ عَمَلِي فَقَدْ جَعَلْتُ الْإِقْرَارَ بِالذَّنْبِ إِلَيْكَ وَسِيلَتِي» (مناجات شعبانیه)؛ خدایا اگر مرگ من نزدیک شد و نتوانستم خودم را به تو نزدیک کنم، اقرار به نداری و گناه را وسیله کنم. این از بهترین وسائل است. کسی اگر یک کتی بیاید و دعا و نماز بخواند، به چیزی نمی رسد. این ورودیه دعای کامل است که: «ظَلَمْتُ نَفْسِي» اول بگو غلط کردم، هیچی ندارم. این جوری؛ «مُنْكَسِرًا مُسْتَقْبِلًا» (دعای کامل) بیایی قبول می کنم.

در محتوای سوره وقتی دقت کنید، «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» همین «تَحْنُ الْوَسِيلَةَ» است. محوریت حرکت است؛ یعنی شما باید وسیله را داشته باشی تا جهاد کنی. همه این ها که هست بحث این است که عبارات «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»، «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ». در این لعل ها بحث این نیست که شانس بگیرد یا نگیرد. درست است که خدا انجاز و عد می کند. بالاخره وعده هایی که می دهد. اگر کسی به هدایت های خدا عمل کند، قطعاً هدایت می شود. «إِنْ عَلَيْنَا لِلْهُدَى» (لیل: ۱۲)؛ گردن ماست ولی مفسران می گویند وجود لایه ای از خوف و اضطراب و نگرانی که بالاخره چه می شود؟ در این لعل ها هست. این ها باید نیست شاید است. (۴۴: ۲۰) «الْأُمُورُ بِتَمَامِهَا وَ الْأَعْمَالُ بِخَوَاتِيمِهَا»؛ امور با خاتمه شان مهم است. ترجمه فارسی آن دقیقاً این است که جوجه را آخر پاییز می شمارند. آدم همین جور دارد می رود و می رود، یک نقطه ای ممکن است پایش بلغزد و کلاً راه را تا آخر کج برود! تاریخ زبیر را که آدم می خواند، می بیند سه معصوم و دو امام زمان او را تأیید کردند و به او علاقمند بودند؛ خود پیغمبر به عنوان امام زمان، حضرت صدیقه طاهره و حضرت علی.. در بدترین شرایط کار و جهاد می کرد. در کانال و پشت خاکریز هم کم نیاورده، اما سر بچه اش کم آورد. «ما زال الزبير رجلاً منا أهل البيت حتى نشأ ابنه المشؤم عبدالله» (نهج البلاغه: حکمت ۴۵۳)؛ ریشه یابی انحراف او هم از زبان معصوم است که سر بچه اش کم آورد که جلوی امام زمانش شمشیر می کشد. این خیلی عجیب است! (۴۶: ۲۱) داریم که خداوند انسان را به مقدار فواقی ناقه رها

نکند! یعنی افسار شتر را می‌گیرند به پایین می‌کشند که باز شود تا مجدداً بگیرند. در این فاصله ناگهان طرف پرت می‌شود؛ لذا همین جوری دعای کمیل را می‌خوانید می‌بینید هم‌ه‌اش تضرع و نگرانی تا آخرین ضربه را بخورد، حالا دیگر تمام شد؛ یعنی تا لحظه آخر که دیگر تمام نشده آدم همین جوری دلش باید مالش برود که درست است که الان الحمدلله وضع خوب است ولی آخر چه می‌شود؟ این لعل‌ها مال همین است.

جهاد مقدم بر نماز است

اگر راه به سمت خدا می‌خواهد، راه، وسیله لازم دارد. روایت هم داریم «**إِنَّ الْوَصُولَ إِلَى اللَّهِ سَفَرٌ لَا يُدْرَكُ إِلَّا بِإِمْتِطَاءِ اللَّيْلِ**»^۷؛ وصول به خدا سفری است که درک نمی‌شود مگر به أخذ نتیجه از شب؛ مرکب را باید از شب بگیرد تا در طول روز بتواند بدود و گرنه در روز باید پیاده برود. آن مرکب‌ها را شب پخش می‌کنند. این‌که «**وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ**» نماز وسیله است. جهاد از اعظم وسایل است و از نماز بالاتر است. در نهج البلاغه دارد: «**أَفْضَلُ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللَّهِ الْإِيمَانُ بِهِ وَبِرَسُولِهِ وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ**» (خطبه ۱۱۰). اول جهاد را می‌گوید و بعد نماز را می‌گوید. ما جهاد را شوخی گرفتیم. استدلال هم می‌کند می‌گوید: نماز عمود خیمه دین است، اما خود خیمه دین کجاست؟ اصلاً بدون جهاد خیمه‌ای وجود ندارد، تار و پودی وجود ندارد که شما بخواهی عمود را بزنی زیرش! جهاد مقدم بر نماز است. با جهاد وقتی خیمه درست شد شما عمود را بزنی زیرش. مرحوم کاشف الغطاء، فقیه فحل می‌گوید: **جهاد اعظم از نماز است**. در روایات هم که نگاه کنید خیلی وقت‌ها جهاد مقدم بر نماز است. بحث این نیست که نماز نخوانیم! اشتباه نشود. نماز چیزی است که از عهده کسی ساقط نمی‌شود به هیچ وجه! حتی نماز غریق داریم که چیز عجیبی است! یعنی طرف دارد غرق می‌شود و نمازش را نخوانده، همان‌جا باید نمازش را بخواند. نماز چیز فوق العاده‌ای است.

«**وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ** * **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ**». بحث قبولی عمل مفصل گذشت. شما کفر را چه می‌فهمید؟ کفر در مقابل ولایت نیست؟ مگر ارتدادی که در آیات مربوط به ولایت بحث کردیم، کفر در مقابل ولایت نبود؟ این‌که مرتب خطر را گوشزد می‌کند که نکند مرتد بشوید! مرتد شدن یک عده «**ارْتَدَّ**»

النَّاسُ إِلَّا ثَلَاثَهُ»^۸ بعد رسول الله زمانی بود که کل مدینه داشتند نماز می خواندند، روزه هم می گرفتند. این که در آیات ولایت می بینید بحث ارتداد می کند، فقط بحث **ارتداد فقهی** نیست، بحث **ارتداد از ولایت** است. این کفر هم همین است. از مقابلات آن این را می فهمید. من آیه قرآن به شما نشان دهم، ببینید از این کفر چه می فهمید؟

آیه ۹۷ آل عمران را بیاورید، به این مقارنات دقت کنید. ببینید چه چیز بعد چه چیز آمده! وگرنه باید قبول کنیم که هیچ بحثی راجع به کفر نبود، ناگهان می خواهد بحث کفر را مطرح کند. هر چیزی یک جایی دارد.

«فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» (آل عمران: ۹۷)؛ حِجَّ به گردن مردم برای خداست. حِج؛ مصدر است یعنی حج رفتن. کسی که بتواند. «وَمَنْ كَفَرَ»؛ کسی که حج نرود. کفر در این جا در مقابل یک فرع است. کفر در مقابل یکی از فروع است.

رضایت به اعمال دیگران < ثواب و عقاب

(سؤال) سرّ بحث «تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ» (بقره: ۱۱۸) است که مسئله معاد را می سازد؛ یعنی قلب چپ هست.

«يُضَاهِوُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا» (مؤمنون: ۱۰۱) است، مگر این که به واسطه یک سری اعتقادات در حد تخفیف عذاب باشد. در «إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسَ الرِّضَا وَ السَّخَطُ»^۹ حتی می بینید که امیر المؤمنین در این روایت می گویند: «إِنَّمَا عَقَرَ نَاقَةَ ثَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ فَعَمَّهَمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَّوهُ بِالرِّضَى فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ»؛ ناقة ثمود را یک نفر پی کرد ولی خدا همه را عذاب کرد؛ چرا؟ چون «لَمَّا عَمَّوهُ بِالرِّضَى»؛ بقیه راضی بودند به جدّ، نه به تعبیر مجازی! قرآن می گوید «فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ» همه قوم ثمود ناقة را پی کردند. این خیلی مهم است. ما فکر کردیم همه اسلام همین چهارتا نماز و روزه است! رضایت قلبی مهم است. گاهی فقط فکر می کنیم. در روایت است: در فکرت تو شبیه یهود و مسیحی هستی اصلاً تو یهودی هستی چون مثل آن ها فکر می کنی «يَدُ اللَّهِ مَعْلُومَةٌ» (مائده: ۶۴)؛ تو هم حرف یهودی ها را می زنی. در اعتقاد تو یهودی هستی. اسلام شناسنامه ای به درد مناسبات، معاملات و مناخح فقهی می خورد. روزی می رسد که دیگر کسی نسبی به کسی ندارد؛ «فَلَا أُنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ» (مؤمنون: ۱۰۱)؛ کسی پسر کسی نیست. کسی بابای کسی نیست. «وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى» (همان)؛

همه تک می‌آید. همان جور که تک آمدید، تک هم پیش خدا می‌روید. من هستم و یکسری اعتقادات و اعمال! اگر کسی این امر برایش جدی شود و اگر حیا داشته باشد از این که نکند من یهودی محشور شوم. باید فکر کنم بینم یهودی‌ها چه می‌گفتند؟ نکند من هم همان حرف‌ها را می‌زنم! چه جوری فکر می‌کنند، نکند من هم همان جوری فکر می‌کنم؟ لذا کفر در این‌جا در مقابل یک فرع است. در آن‌جا هم کفر در برابر بحث مطروحه است؛ یعنی ولایت. می‌بینید که بعد از این آیات، آیات صریح در ولایت آمده است.

سؤال) کفر لغوی است، کفر فقهی نیست. کفر لغوی یعنی یک پوششی دارد بر حق می‌زند و حق را دارد نادید می‌گیرد. یک کفر فقهی داریم که مشخصاً در اوائل سوره تحریم و بینه آمده که معلوم است چه کسانی هستند «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ» (بینه: ۱) معلوم است که بحث مشرکین و اهل کتاب است که به آن‌ها کفار گفته می‌شود و در بحث مناسبات سیاسی است. البته در ادبیات هر کدام باید دقت کرد که معلوم شود کفر در مقابل چیست؟

به آیه ۵۴ مائده که آیه قبلی ولایت است دقت کنید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ»؛ اگر از دینش مرتد شود کسانی را می‌آوریم که «أَعَزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ» و بعد آیه معروف ولایت می‌فرماید: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا».

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا»^{۱۱}؛ این‌ها اگر همه زمین «وَمِثْلَهُ مَعَهُ»؛ یعنی مثلش با خودش؛ دو برابر شود، این‌ها هر چقدر کار کنند برای قبولی عمل، عمل قبول نمی‌شود. همین چیزی که به عنوان معیار قبولی عمل گفته می‌شود. اوائل سوره مائده هم همین بحث شد که عمل قبول نمی‌شود «مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛ اعمال از این‌ها قبول نیست. از این آیات چند بار آمده است.

یک آیه شبیه این هست. آیه ۴۷ سوره زمر: «وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَبَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ»؛ این‌ها حاضرند برای سوء عذاب روز قیامت فدیة بدهند. این‌ها را چون گفته‌اند، می‌گویم. «وَبَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ»؛ برایشان روشن می‌شود چیزی از جانب خدا «مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ»؛ چیزی که حسابش را نکرده بودند.

در باره «وَبَدَا لَهُمْ مِّنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ» بعضی از اهل معنا این بحث را دارند که یک ترقیات برزخی وجود دارد؛ چیزهایی که طرف محاسبه نکرده بود، روشن می‌شود. در حد «فَدَّرَهُ فِي بُعْثَةِ الْإِمْكَانِ»^{۱۲} از ظاهر آیه هم بعید نیست؛ چون که آیه بعد را ببینید، نمی‌گوید: «بدا لهم سیئات ما عملوا»، می‌گوید «وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا» اگر واو نمی‌آورد عطف بیان «مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ» می‌شد؛ یعنی «بدا لهم من الله ما لم يكونوا يحتسبون»، چه چیز برایشان روشن شد؟ برایشان معلوم می‌شد چیزی را که حساب نکرده بودند. ولی چون واو دارد «سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا» یش را آن جا گفته «وَوَدَّاهُ لَهُمْ مِّنَ اللَّهِ»، یعنی علی القاعده یک چیزی علاوه بر آن باید باشد.

جهنم جایگاه معاندین و منکرین است

(سؤال) عطف تفسیری خلاف ظاهر است و مثل عطف بیان عمل می‌کند و صرفاً آن را دارد بیان می‌کند. یک دور از اول بخوانیم «وَبَدَا لَهُمْ مِّنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ * وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا...» (زمر: ۴۸-۴۷) آدم می‌بیند یک ترقی در آن وجود دارد. یک چیزی که این‌ها حساب نکرده بودند. این نکته را اهل معنا از این آیه استفاده می‌کنند و گفته‌اند یک رندها و ترقیات معنوی و تکامل‌های برزخی برای شخص خارج از انتظارش پیش می‌آید که اصلاً حساب نکرده بود که چنین چیزی گیرش بیاید. ولی چرا قرآن این چیزها را با صراحت نمی‌گوید؟ چون پررو می‌شویم؛ یعنی یک حرف‌هایی هست که جزء حرف‌های پنهانی قرآن است. انتظار نداشته باشید که همه چیز را قرآن با یک شفافیت ویژه بگوید! حتی در ادعیه «لَوْلَا مَا حَكَمْتَ بِهِ مِنْ تَغْذِيبِ جَاحِدِيكَ وَ قَضَيْتَ بِهِ مِنْ إِخْلَادِ مُعَانِدِيكَ لَجَعَلْتَ النَّارَ كُلَّهَا بَرْدًا وَ سَلَامًا» (دعای کمیل)؛ یعنی چه؟ اگر بحث منکر و معاند نبود «لَجَعَلْتَ النَّارَ كُلَّهَا بَرْدًا وَ سَلَامًا» تصویرش چه می‌شود؟ ما می‌گوییم شرط مفهوم دارد دیگر! «لَوْلَا مَا حَكَمْتَ بِهِ مِنْ تَغْذِيبِ جَاحِدِيكَ»؛ اگر حکم نکرده بودی به تعذیب منکران «وَ قَضَيْتَ بِهِ مِنْ إِخْلَادِ مُعَانِدِيكَ»؛ اگر نبود که معاند را در آتش مخلد می‌کنی، «لَجَعَلْتَ النَّارَ كُلَّهَا بَرْدًا وَ سَلَامًا»، پس این جهنم مال معاندین و منکرین است؛ یعنی برای بقیه برد و سلام می‌شود. حالا در کدام موقف از مواقف حشر این اتفاق می‌افتد؟ یعنی اگر کسی کارش به عناد و انکار نکشد. آخرش این جور پیش خدا برود که «خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا». ببینید خدا

با چه عنوانی می‌گوید: «وَأَخْرُونَ اغْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا» بعدش چی؟ «عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ» (توبه: ۱۰۲). همان طور که ادعیه بین خوف و رجا نگه‌می‌دارد قرآن هم همین‌طور، ولی گاهی اوقات مایه اصلی خوف است. اصلاً «قُمْ فَأَنْذِرْ» (مدثر: ۲) نه این‌که «قم فأنذر و بشر». درست است که «رُسُلًا مُبَشِّرِينَ» (نساء: ۱۶۵) اما برو بیم بده چون در اصل آدم‌ها با بیم و دلهره کاری انجام می‌دهند. آقا این غذا ضرردارد! آقا سرطان می‌گیری! اما اگر بگویی مثلاً! این غذاها بهتر است، با سر به طرف غذای ناسالم می‌رود؛ لذا آن هسته مرکزی که بیم دارد تبشیر ندارد. گاهی در لایه‌های امید دادن‌ها بیم پیدا می‌شود. شما ده بار این آیه را بخوانید، ببینید می‌شود یا نه؟ می‌توانید قبول بکنید یا نه؟ «وَبَدَأَ لَهُمْ مِّنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتٍ مَا كَسَبُوا» ما که سه چهار بار خواندیم داریم کم کم قبول می‌کنیم.

(سؤال) بحث مال عذاب یوم القیامه است، مال دنیا نیست. «وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (زمر: ۴۸) حاق یعنی أحاط. فرد محاط در اعمال خودش می‌شود. به اصطلاح «إذا اجتمعاً افتراقاً»؛ وقتی این دو عبارت جمع می‌شود، معنی آن فرق می‌کند؛ یعنی «وَبَدَأَ لَهُمْ مِّنَ اللَّهِ» با «وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتٍ مَا كَسَبُوا». ما هم که اجمالاً چیزی به نام تکامل برزخی را که قبول داریم! و قبول داریم کسی به مقدار عذابی که در برزخ می‌بیند، تخلیص می‌شود. این جزء معارف ماست. حالا این‌جا ممکن است این حرف بچسبد.

(سؤال) این تعبیر را فی الجمله قبول کنید و اصراری نداریم بالجمله بپذیریم؛ چون که این را اهل معنا در آوردند. در این‌جا بدای مثبت و روشن شدن مثبت و روشن شدن جنبه منفی را می‌گوید.

«يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرِجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ» می‌خواهند خارج شوند ولی این‌ها عمراً از جهنم خارج نمی‌شوند «وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ» با جمله اسمیه آورده؛ یعنی ابداً این‌ها خارج نمی‌شوند. «خارجون» هم نیست، «خَارِجِينَ» آمده برای تقویت این معنا «وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ»؛ این‌ها ساکن در عذاب هستند. سکونت در عذاب مقیم؛ یعنی عذاب جاودانه و برپا و پایدار.

مقصر اصلی شروع‌کننده آن است

(۳۸) «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»

بحث این سارق و سارقه را یک بار انجام دادیم در مقابل آیه «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي» (نور: ۲) که در این آیه مؤنث را بر مذکر مقدم کرده و آنجا مذکر را بر مؤنث؛ چون که هر گناهی یک متولی اصلی دارد. یک کار راه انداز اصلی دارد که در قرآن دارد «وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ» (همان: ۳) در بحث داستان افک، یک عده سهم عمده داستان را به عهده داشتند. مثلاً یک عده مقدمه «وَهُمْ بَدَأُواكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» (نساء: ۳۳) یعنی شما شروع کردید. این که چه کسی بیشتر در معرض است. چه کسی جنبه‌ی مقدمی دارد. در «فَأَقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا»؛ قطع ید کنید. قرآن نشان می‌دهد که

«لِتَبَيَّنَ

لِلنَّاسِ مَا نَزَلَ إِلَيْهِمْ» (نحل: ۴۴)؛ ای پیامبر تو باید تحلیل کنی که چقدر دزدیده باشد می‌شود سارق؟ قطع ید از کجا؟ چون استعمالات قرآنی آن هم فرق می‌کند. از دوش تا آرنج، ید گفته می‌شود. در آیه ۶ سوره مائده درباره وضو آمده «فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ». تا میج دست را برای تیمم ید می‌گویند «فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ». برای قصاص تا بن اصابع؛ چهارتا انگشت است. این جاست که آیه مبین لازم دارد؛ یعنی احتیاطاً که نمی‌شود از دوش قطع کرد! «فَأَقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِّنَ اللَّهِ» دو ویژگی را قرآن دارد توضیح می‌دهد. هم جزای کاری است که کرده و دارد مجازات می‌شود و هم نکال است. نکول به معنی نكص یعنی رجوع است. «نَكَالًا مِّنَ اللَّهِ»؛ یعنی از طرف خدا رجوعی باشد؛ یعنی ترمز خودش و بقیه را بکشد. یک موقع فقط جزای کاری است. یک موقع قرار است ترمز او یا بقیه را بکشید تا به رجوع وادار شوند هم خودش و هم بقیه. در آیه «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي» هم همین را دارد «وَلْيَشْهَدْ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ»^{۱۳}؛ گروهی از مؤمنین بیایند چنین صحنه‌ای را ببینند که معلوم است زهر چشم از بقیه است. این‌ها نکال است. یک جور رجوع سخت را می‌گویند نکال. خودش یا کسانی که می‌بینند رجوع کنند و برگردند. این ویژگی باید در مجازات‌ها باشد «وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» و خدا با یک حکمتی این حکم را آورده. ارتباط این آیه با قبلیش شاید این بحث والسارق و السارقه در حکومتی که تشکیل شده، بحث محاربه و امنیت اقتصادی باشد.

(۳۹): «فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَّحِيمٌ»؛ کسی که بعد ظلمش توبه

کند و اصلاح شود، خداوند توبه او را می‌پذیرد، خدا توبه‌پذیر است.

عبارت آیه ۱۶۰ بقره خیلی خاص و منحصر به فرد است! بحث کتمان «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ»؛ کسانی که کتمان ما انزل الله می کنند، لعنت خدا و لعنت هر لعنت کننده‌ای به این‌ها! «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنَّوْنَا»؛ باید بایستید درستش کنید و این بسیار کار مشکلی است، ولی اگر بکنید «فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»؛ من خودم توبه می پذیرم. یک موقع هست که می گوید خدا توبه می پذیرد، یک موقع خود خدا می گوید: من توبه‌تان را می پذیرم. این دیگر ته مهربانی است. این عبارت فقط همین یک جا در قرآن است. جایی هست که خدا می گوید: جان بعضی را خدا می گیرد «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ» (زمر: ۴۲)، جان بعضی را ملک الموت می گیرد که «وَوَكَّلَ بِكُمْ» (سجده: ۱۱)^{۱۴}. فرق دارد که جان کسی را ملائکه بگیرند «تَوَفَّقَهُمُ الْمَلَائِكَةُ» (محمد: ۲۷)^{۱۵} یا این که ملک الموت، فرشته اصلی بگیرد تا خدا بگیرد! این‌ها با هم فرق می کند.

خیلی جاها دارد نتوب علیهم و یک جا دارد «أَتُوبُ عَلَيْهِمْ». این حکایت حاکی از مهربانی عجیب و نقطه اوجی است و اگر کسی تا این حد کار را خراب کند و بتواند واقعاً توبه کند و تبیین هم بکند. اگر هنر کند کتاب بنویسد و به اشتباهاتش اعتراف کند، واقعاً خداوند بغلش می کند.

این که می گویند: فلانی جان به عزرائیل نمی دهد، دو تعبیر دارد یا طرف خیلی جان دوست است، یا سطح عزرائیل برای این‌ها خیلی پایین است. این که پیک پستی نیست! ملک الموت باید اندازه این آدم باشد تا بتواند او را تحویل بگیرد، لذا این‌ها جان به عزرائیل نمی دهند «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ»؛ خدا باید جان این‌ها را بگیرد.

(سؤال) در روایت است که جبرئیل می آید در آتش به حضرت ابراهیم کمک کند ولی.... ملائکه مگر از همه چیز خبر دارند؟ ما در روایت داریم^{۱۶} که ملک بر می دارد عمل عبد را بالا می برد «إِنَّ الْمَلَكَ لَيَصْعَدُ بِعَمَلِ الْعَبْدِ مُبْتَهَجًا بِهِ»؛ خیلی حال کرده که عجب عملی دارم بالا می برم! بعد دارد «فَإِذَا صَعِدَ بِحَسَنَاتِهِ»؛ وقتی حسنات را بالا می برد خدا می فرماید: «اجْعَلُوهَا فِي سَجِّينٍ إِنَّهُ لَيْسَ إِتْيَاىَ أَرَادَ بِهَا»؛ بینداز در سجین چون مرا اراده نکرده. در دعای کمیل هم دارد که ما یک چیزهایی را از ملائکه مخفی می کنیم. ملائکه درست می دانند اما همه چیز را

نمی‌دانند؛ لذا خدا ملک را برای کمک حضرت ابراهیم فرستاده بود ولی حضرت ابراهیم قبول نمی‌کند حضرت می‌گوید: «أَمَّا إِلَيْكَ فَلَا»^{۱۷}. ملک می‌گوید: لااقل حاجتت را بگو تا به خدا بگویم! می‌گوید: خدا خودش می‌داند.

(سؤال) چیزی که امتیاد [استنباط] می‌شود این است که حتی چیزهایی وجود دارد که ملائکه موکل هم آن‌ها را نوشته‌اند. ادعیه موجی از معارف است. در ادعیه داریم چیزهایی است که تو حتی از ملائکه‌ای که موکل نوشتن خطاها هستند، مخفی می‌کنی. اوج مخفی‌کاری و آبروداری خداست. داریم که ملائکه ریح کنیف و طیب^{۱۸} (بوی گند و عطر) را متوجه می‌شوند ولی این که تا ته همه چیز را ملائکه موکل یادداشت کنند نیست. ما مهمان خداییم.

صلوات!

۱. «فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِنْدِهِ فِئْصَحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرَوْا فِي أَنفُسِهِمْ تُادِمِينَ».
۲. «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» سورة آل عمران، آیه ۶۷.
۳. سوره توبه، آیه ۷۳ و سوره تحریم، آیه ۹.
۴. سوره مائده، آیه ۸۲: لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَّوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَسِينَ وَرَهْبَانًا وَآنَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ.
۵. مائده: ۳۳: إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَٰلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ
- مائده: ۴۲: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزَنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يَحْرِقُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَٰذَا فَخُذُوهُ وَإِن لَّمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنْ اللَّهِ شَيْئًا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْتَرِ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ»
۶. عن النبي(ص): «الامور بتمامها و الاعمال بخواتيمها»؛ الحياه، ج ۱، ص ۳۱۵.
۷. مسند الامام العسكري، ص ۲۹۰.
۸. «عَلِيُّ بْنُ الْحَكَمِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِي بَكْرِ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع ارْتَدَّ النَّاسُ إِلَّا ثَلَاثَةً نَفَرٍ سَلْمَانَ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ». بحار الأنوار، ج ۲۲ ۴۱.
۹. همان.
۱۰. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ. سوره مائده، آیه ۵۴.
۱۱. «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَنُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ». سوره مائده، آیه ۳۶.
۱۲. ابوعلى سينا: «كل ما قرع سمعك من العجائب فذره في بقعة الامكان مالم يذك عنه قائم البرهان»
۱۳. «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِئَةَ جَلْدَةٍ وَ لَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيْشَهِدَ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ».
۱۴. «قُلْ يَتُوقَاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ» سوره سجد، آیه ۱۱.
۱۵. «فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ جُوهَهُمْ وَ أَذْيَابَهُمْ». سوره محمد، آیه ۲۷.
۱۶. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «إِنَّ الْمَلَكَ لَيُصْعَدُ بِعَمَلِ الْعَبْدِ مُبْتَهَجًا بِهِ فَإِذَا صَعِدَ بِحَسَنَاتِهِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ اجْعَلُوهَا فِي سَجِينٍ إِنَّهُ لَيْسَ بِهَا...». کافی، ج ۲، ص ۲۹۴.

١٧. امام صادق(عليه السلام): «لما اجلس ابراهيم في المنجنيق و ارادوا أن يرموا به في النار، اتاه جبرئيل(عليه السلام) فقال : السلام عليك يا ابراهيم و رحمه الله و بركاته» أ لك حاجة؟ «أما اليك فلا» «فقال جبرئيل: فاسئل ربك» «فقال حسبي من سوالي علمه بحالي». أطيب البيان في تفسير القرآن، ج ٢، ص: ٢١٣.

١٨. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَلَائِكِينَ هَلْ يُعْلَمَانِ بِالذَّنْبِ إِذَا أَرَادَ الْعَبْدُ أَنْ يَفْعَلَهُ أَوْ الْحَسَنَةَ فَقَالَ رِيحُ الْكَيْفِ وَ رِيحُ الطَّيِّبِ سِوَاءٌ قُلْتُ لَأَقَالَ إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا هَمَّ بِالْحَسَنَةِ خَرَجَ نَفْسُهُ طَيِّبَ الرِّيحِ فَقَالَ صَاحِبُ الْيَمِينِ لِصَاحِبِ الشَّمَالِ قُمْ فَإِنَّهُ قَدْ هَمَّ بِالْحَسَنَةِ فَإِذَا فَعَلَهَا كَانَ لِسَانُهُ قَلَمَهُ وَ رِيْقَهُ مِدَادَهُ فَأُثْبِتَهَا لَهُ وَ إِذَا هَمَّ بِالسَّيِّئَةِ خَرَجَ نَفْسُهُ مُنْتِنَ الرِّيحِ فَيَقُولُ صَاحِبُ الشَّمَالِ لِصَاحِبِ الْيَمِينِ قِفْ فَإِنَّهُ قَدْ هَمَّ بِالسَّيِّئَةِ فَإِذَا هُوَ فَعَلَهَا كَانَ لِسَانُهُ قَلَمَهُ وَ رِيْقَهُ مِدَادَهُ وَ أُثْبِتَهَا عَلَيْهِ». وسائل الشيعة، ج ١، ص ٤١ و ٤٢، حديث ٣.